سامانه نشریه:https://cph.samt.ac.ir

شاپا الکترونیکی:۹۴٦۸-۳۰٤۱

فصلنامه علمی فلسفه تطبیقی

تحلیل ماتریس سوات(SWOT) معرفت‌شناسی: مقایسه‌ای بین ابن‌سینا و ابن‌باجه

غلامحسین خدری[۱]

۱- دانشیار، گروه فلسفه، کلام و اخلاق، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. رایانامه: gh.khedri@pnu.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ ارسال: ۱۴۰۳/۰۷/۱۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۲۴

کلیدواژه‌ها: فلسفه اسلامی ،ابن‌سینا ، ابن‌باجه ، معرفت شناسی ، نهضت ترجمه، تحلیل محتوا

چکیده

نهال فلسفه و تفکر عقلانی در عالم اسلامی از اواسط قرن دوم هجری قمری، به ویژه در زمان منصور عباسی، با نهضت ترجمه آغاز شد. در این دوره، آثار علمی و فلسفی به طور گسترده از زبان‌های یونانی، سریانی و پهلوی به عربی ترجمه گردید. این روند در شرق عالم اسلامی، در سه مسیر مشائی، اشراقی و حکمت متعالیه ادامه یافت و در غرب، به‌ویژه در اندلس، با تأکید بر جنبه‌های عرفانی و سپس عقلانی به تکامل رسید. این تحولات نه تنها به غنای معرفت‌شناسی در فلسفه اسلامی کمک کردند، بلکه زمینه‌ساز شکل‌گیری اندیشه‌های نوین نیز شدند.

ابن‌سینا، نابغه عالم شرق، نقش پررنگی در فرآیند توسعه معرفت‌شناسی ایفا کرده است. از سوی دیگر، در مغرب اسلامی، فیلسوفانی چون ابن‌باجه اندلسی با بهره‌گیری از آموزه‌های فلسفی فارابی، ابن‌سینا و دیگر اندیشمندان، بر غنای این عرصه افزوده‌اند. این تعاملات فکری موجب شکل‌گیری و گسترش عمیق‌تر مباحث معرفت‌شناسی در فلسفه اسلامی گردید.

این پژوهش به بررسی و مقایسه مسئله معرفت و شناخت از منظر دو فیلسوف بزرگ، ابن‌سینا و ابن‌باجه، با استفاده از روش تحلیل محتوا و جدول سوات می‌پردازد. نتایج این ماتریس نشان می‌دهند که در ساحت معرفت‌شناسی، اهمیت نقش عقل نزد ابن‌سینا نسبت به ابن باجه بیشتر و از طرفی نقش شهود نزد ابن باجه پر رنگ‌تر می‌و همچنین فاصله فلسفه با عرفان نزد ابن‌سینا دورتر و نزد ابن باجه بسیار نزدیک تر و در نهایت تأکید بر تجربه نزد ابن‌سینا کمتر نزد ابن باجه است..

شیوه استناد به این مقاله: خدری، غلامحسین؛ ***فلسفه تطبیقی***،(۱۴۰۴) شماره ۲، صفحات ۴۲تا۵۷: DOI:10.30487/cph.2025.2038084.1033.

ناشر: سازمان مطالعه و تدوین کتب دانشگاهی در علوم انسانی (سمت)

©نویسندگان

سامانه نشریه:https://cph.samt.ac.ir
شاپا الکترونیکی:۹۴٦۸-۳۰٤۱

فصلنامه علمی فلسفه تطبیقی

Article Info

Article type: Review Articl

Received: 2024-10-4

Accepted: 2025-01-13

Keywords: Islamic philosophy, Avicenna, Ibn Bajjah, epistemology, translation movement, content analysis

ABSTRACT

The seedling of philosophy and rational thought in the Islamic world was sown in the mid-2nd century AH, particularly during the reign of Mansur al-Abbasid, with the rise of the translation movement. During this period, scientific and philosophical works were extensively translated from Greek, Syriac, and Pahlavi into Arabic. This trend continued in the East of the Islamic world through three paths: The Peripatetic, Illuminationist, and Transcendent Wisdom, while in the West, especially in Andalusia, it evolved with an emphasis on mystical and subsequently rational aspects. These developments not only enriched the epistemology of Islamic philosophy but also paved the way for the formation of new ideas.

Ibn Sina, the genius of the Eastern world, played a significant role in the development of epistemology. On the other hand, in the Western Islamic world, philosophers such as Ibn Bajja of Andalusia, drawing on the philosophical teachings of al-Farabi, Ibn Sina, and other thinkers, enriched this field. These intellectual interactions led to the formation and deeper expansion of epistemological discussions in Islamic philosophy.

This research examines and compares the issue of knowledge and cognition from the perspectives of two great philosophers, Ibn Sina and Ibn Bajja, using content analysis and the SWOT matrix. The results of this matrix show that in the realm of epistemology, the importance of reason is greater in Ibn Sina than in Ibn Bajja, while the role of intuition is more prominent in Ibn Bajja. Furthermore, the distance between philosophy and mysticism is greater in Ibn Sina and closer in Ibn Bajja, and finally, the emphasis on experience is less in Ibn Sina than in Ibn Bajja

Cite this article: Khedri, Ghulam-Hussein, (2025). Comparative Philosophy (3), 42 –57. DOI: 10.30487/cph.2025.2042589.1035
Publisher: Organization for Researching and Composing University Textbooks in the Humanities (SAMT).

© Authors

مقدمه

بذر تفکر فلسفی در اندلس (غرب جهان اسلام) مقارن با تأسیس خلافت عباسیان در قرن دوم هجری که مصادف با قرن هشتم میلادی است ، رخ می دهد. پس از اینکه دولت امویان در شام (۱۳۲ هجری معادل ۷۵۰ میلادی) سقوط کرد، یکی از امیران خاندان اموی به نام عبدالرحمن بن معاویه به سوی اندلس گریخت و توانست پس از جنگ و ستیز فراوان به امارت قرطبه و سپس تمام اندلس برسد. فلسفه پیش از قرن سوم معادل قرن نهم میلادی وارد اسپانیا گردید (شریف ،۱۳۶۲: ۷۲۵). امارت اموی در اسپانیا به سهم خود توانست در این منطقه طی قرون متمادی، یکی از درخشان‌ترین فصول فرهنگ اسلامی را عرضه نماید و به عنوان یک پل ارتباطی، انتقال دانش یونانی و نوافلاطونی - اسلامی را در قرن ششم هجری / دوازدهم میلادی به اروپای غربی نقش آفرینی کند. مغرب اسلامی[۱] همواره برای خوراک فکری از مشرق اسلامی مدد گرفته و کاملا تأثیرپذیری فراوانی از آن داشتند. کتاب‌های اخوان الصفا، منطق پیروان ابوسلیمان سجستانی و نخستین مؤلفات فارابی در پایان قرن پنجم را در آنجا می‌بینیم. در این قرن آنان به قانون ابن‌سینا در پزشکی نیز آشنا شدند (دبور،۱۳۶۲: ۱۸۶). اما در پایان قرن چهارم هجری معادل دهم میلادی فلسفه و منطق محکوم گردید (سیوطی ،۱۳۲۶: ۷۲۶). مقری می‌نویسد: همه علوم در اندلس رایج است و به آن اعتنا می‌شود، اما فلسفه و نجوم تنها در نزد خواص به جد مطرح است ولی از ترس عوام اظهار نمی‌کنند. هرگاه بگویند که فردی فلسفه می‌خواند یا به نجوم اشتغال دارد، عموم مردم او را زندیق می‌نامند و بر او سخت می گیرند. اگر در شبه‌هایی بلغزد قبل از اینکه کارش به سلطان برسد با سنگ او را رجم میکنند یا او را می‌سوزانند و یا سلطان او را به خاطر دل عوام می‌کشد و در بسیاری موارد ملوک فرمان آتش زدن این کتاب‌ها را صادر می‌کنند. منصور ابن ابی عامر هم در اول قیام خود به خاطر عوام همین کار را کرد، هرچند در باطن میل به این کار نداشت (رینان، ۱۹۵۷ :۵۰). در این دوره مواجه با ادبار فلسفه و هجمه انواع تکفیرها نسبت به فلاسفه در اندلس هستیم و طبیعی است که آثار فلسفی ابن‌سینا در معرض استشهاد و استناد نیست که متعاقباً به این عویصه، خواهیم پرداخت.

جایگاه ابن‌باجه و ابن‌سینا در فلسفه

ابوبکر محمد بن یحیی الصائغ تجیبی اندلسی سرقسطی (متوفای ۵۳۳ه.ق / ۱۱۳۹ م)معروف به ابن‌باجه[۲] اندلسی سرقسطی یکی از فلاسفه ، شاعر و وزیر مشهور سده ششم هجری مغرب اسلامی است که بر اساس اطلاعات کم و مفقودشده آثارش ، در سرقسطه[۳] متولد شد و بعدها به اشبیلیه و غرناطه رفت و سرانجام در فاس فوت[۴] کرد (ابن خلکان، وفیات: ۶۸۱).

براساس قول ابن خلدون که او را در غرب در ردیف ابن رشد و در شرق در ردیف فارابی و ابن‌سینا قرار داده ، یکی از بزرگ ترین فیلسوفان اسلام است (حلبی،۱۳۷۳: ۵۲۴). او نخستین متفکر اندلسی است که توانست اکثر کتب فلسفی را که در مشرق الاسلامی و اسپانیا در عهد الحکم الثانی (۳۶۶ـ۳۵۰ه.ق) تألیف شده بود، گرد آورده و مورد مطالعه قرار دهد(فاخوری و جر،۱۳۷۳: ۶۰۶). بیشتر تألیفات و آثار وی که برای ما بر جا مانده همانند کتاب فی النفس و تدبیر المتوحد که از مبتکرترین رسائل او به شمار می‌رود و متأسفانه جز اندکی از آن مابقی غیر از ترجمه‌هایی که به عبری و لاتینی برای ما باقی مانده، باقی از

---

۱. محدوده تقریبی :شامل شمال آفریقا، از مصر تا اقیانوس اطلس، و همچنین بخش‌هایی از شبه‌جزیره ایبری (اندلس).

۲. در زبان لاتینی Avempace آمده است.

۳. سرقسطه شهری در شمال شرقی اسپانیا و مرکز منطقه خودمختار آراگون است .این شهر به خاطر معماری جذاب، تاریخ غنی و دانشگاه معتبرش مشهور است . سرقسطه از نظر جغرافیایی در یک دشت وسیع واقع شده و رودخانه ابره که از وسط شهر می‌گذرد، به آن جلوه‌ای خاص بخشیده است.

۴. کوربن می نویسد در سرقسطه در پایان قرن پنجم هجری قمری معادل یازدهم میلادی متولد و در ۵۳۳ هجری قمری معادل ۱۱۳۸ در فاس به او زهر خوراندد(کوربن،۱۳۶۱ : ۳۰۵).

بین رفته است و همین طور رساله‌های دیگری که در منطق و طبیعیات نوشته شده، اما نه کامل و نه تمام است. این آثار به اقرار خودش، شتابزده نگاشته شده اند، چنانچه در *رساله الاتصال*، وی اذعان دارد که به دنبال مطالب و حقایقی که نزدش آنان، با برهان به اثبات رسیده است در مقام بیان و نگارش، با تحمل و رنج فراوان، روشن و واضح می‌شود همچنین "*رساله الوداع*" که در قرن چهاردهم میلادی به عبری ترجمه شده است. آثاری که ابن ابی اصیبعه در کتاب *عیون الانباء فی طبقات الاطباء* از وی ذکر می‌کند، رساله‌هایی از جمله شروحی بر کتب ارسطو مخصوصا "*کتاب الطبیعه*" ، کتبی در ریاضیات و طب و فلسفه است. از مجموع این رساله‌ها می‌توان تا حدودی به افکار و اندیشه‌های او پی برد. میان محمد شریف ، آثار ابن‌باجه را به طور مفصل ذکر کرده است (شریف ، ۱۳۶۲: ۷۲۸-۹). برخی از آثار وی توسط آسین پالاسیوس مثل رساله الوعاء در سال ۱۹۴۳م و رساله اتصال العقل بالانسان در سال ۱۹۴۲م و تدبیر الموحد را در سال ۱۹۴۶م ، تصحیح و به اسپانیایی ترجمه و توضیحات لازم را به آن اضافه کرده است. بر اساس بهره علمی وی در ادبیات و علم نحو و فلسفه قدیم، معاصرانش او را با ابن‌سینا مقایسه کرده‌اند (سیوطی، ۱۳۲۶: ۲۰۷).

براساس نقل صاعد اندلسی در کتاب *التعریف بطبقات الامم* که حدود سال ۴۶۰ه.ق نوشته شده است :علاقه به فلسفه و علم ، از قرن سوم ه.ق/ نهم م در زمان حکومت پنجمین حاکم اموی اسپانیا محمدبن عبدالرحمن(۲۷۳ـ۲۳۸ه.ق/۸۵۲-۸۸۶م) آغاز شد (صاعد،۱۳۷۶: ۲۳۵) یعنی حدود صد سال پیش از تولد ابن سینا اما ظهور ابن‌باجه فیلسوف برجسته اندلسی پس از حدود نیم قرن متاخر از ابن‌سینا رخ می دهد. اندلس در این دوره زیر سیطره فقه بخصوص مالکی بود و فضا برای فلسفه‌ورزی چندان مساعد نبود و نتیجه آنکه ابن‌باجه نیز به همین حقد و کینه نسبت به عقل ورزی او، مسموم گردید. کتاب‌های غزالی در اوایل قرن به آتش کشیده می‌شود، پیروان مکتب صوفیانه مسریه (هیرناندیس،۱۹۹۸: ۱۰۹۲) در فشار قرار دارند (همان: ۱۰۹۰). از قرائن کاملا پیدا است که حاکمان در سرزمین اندلس، با فلسفه و حتی عرفان نهایت برخورد قهر آمیزی داشتند.

ابن‌باجه تأثیر شدیدی بر ابن عربی و آلبرت کبیر داشت (کوربن ، ۱۳۶۱: ۳۰۵). از اتباع و پیروان طریقت ابن وی، حکیمانی همانند ابن طفیل مصنف حی بن یقظان است (فخری،۱۳۷۲: ۲۸۰). در مقام و منزلت علمی ابن‌باجه در فلسفه اندلس، دو تن از معاصران او سخن گفته اند: یکی ابوالحسن علی بن امام که تنها مجموعه فلسفی و علمی استادش را که به دست ما رسیده، نسخه برداری کرده است (فخری،۱۳۷۲ : ۲۷۹) و دیگر ابن طفیل ابن امام می‌نویسد: تا زمان ابن‌باجه آثار فلسفی ای که الحکم دوم به اندلس وارد کرده بود، رازی ناگشوده باقی مانده بود (فخری،۱۹۹۲: ۲۸۰). وی ابن‌باجه را برتر از ابن سینا و غزالی می‌داند (فروخ،۱۹۸۵: ۲۱۵).

در هر صورت زمانه، زمانه فلسفه ورزی خیلی برایش فراهم نبود و متکلمان اشعری مذهب چنین اجازه‌ای نمی‌دادند، گر چه استاد فروزانفر، زمان ابویعقوب ـ یعنی اواسط قرن ششم ـ را برای فلسفه‌ورزی مناسب می‌بینند (ابن طفیل،۱۳۵۱، ۵-۶) .قرائنی هم وجود دارد که ابن طفیل در دوستی با ابویعقوب، توانست حمایت او را نسبت به فلاسفه تا اندازه‌ای فراهم کند، اما خود ابن طفیل در کتاب حی ابن یقظان ، هنوز فضا را برای فلسفه‌ورزی سخت می‌بینند (ابن طفیل،۱۳۵۱، ۲۹) . در چنین فضایی روشن است که برداشت عموم مردم تابع علمای رسمی، از ابن سینا چیست؛ کافری که باید از شر او به خدا پناه برد و آثار او را برای عدم گمراهی دیگران از بین برد. در همین راستاست که نام ابن‌سینا را به صورت مستقیم در همان آثار کم و پیچیده ابن‌باجه، مشاهده نمی‌شود.

از سوی دیگر در شرق جهان اسلام ابن سینا یی پا به عرصه فکر فلسفی گذاشت که بی جا نخواهد بود از او به عنوان نابغه شرق یاد کرد. شخصیتی چند بعدی که در فلسفه اولی، طبیعیات، ریاضیات، منطق، تصوف، پزشکی و دیگر شاخه‌های علم زمان خود، دارای آثاری فاخر و گران‌سنگ است. ابوعلی حسین بن عبدالله بن‌سینا ملقب به شیخ الرئیس به روایت جوزجانی به

سال ۳۷۰ ه.ق/۹۸۰م در افشنه متولد[۱] و در سال ۴۲۸ه.ق/۱۰۳۷م در سن پنجاه و هشت سالگی در همدان به مرض قولنج وفات و در همانجا به خاک سپرده شد(الفاخوری و الجر،۱۳۷۷: ۴۵۰). نابغه شرق در طی چهل سال فعالیت علمی بالغ بر ۴۵۵ اثر از خود برجا گذاشت (لارودی ،۱۳۸۸: ۵).

در حدود زمان‌هایی که ابن‌سینا در شرق جهان اسلام می‌زیست و به فلسفه‌ورزی سرگرم بود و پیش از او فارابی (معلم ثانی) آثار فلسفی خود را عرضه و چند قرن هم از ترجمه کتاب‌های فلسفی یونانی به زبان عربی می‌گذشت، در غرب جهان اسلام، یعنی اندلس، کتاب‌های فلسفی به آتش سپرده می‌شد. طبق گزارش نویسندگان کتاب‌های تاریخی مربوط به آن دوره همچون صاعد اندلسی و مراکشی، کسانی که با فلسفه و حتی تصوف سروکاری داشتند، در تنگنا زندگی می‌کردند و روزگار فیلسوفان با تلخی‌ها عجین بود و این دشواری‌ها تا قرن ششم نیز ادامه می‌یابد و فلاسفه را ملحد می‌پنداشتند. ابن ابی اصیبعه می‌نویسد: مالک بن وهیب اشبیلی، معاصر ابن باجه، می‌دید که مجبور است... از معارف فلسفی به کلی روی برگرداند و هیچ سخنی در این مطلب نگوید؛ زیرا این کار خطر مرگ را در پی داشت. پس به علوم شرعیه روی آورد و در خفا نیز چیزی در این باب به کتابت در نیاورد (رینان ،۱۹۵۷: ۴۸).

مقایسه کلی و تأثیر ابن‌سینا بر ابن‌باجه اندلسی

گرچه نوشته‌های ابن‌باجه، مملو از تعقیید و غامض[۲] هستند، چنانچه ابن طفیل و ابن رشد به آن هم تصریح کرده‌اند، اما با این وجود، پیوند معناداری میان آراء وی با فارابی به طور روشن و ابن‌سینا تا حدودی را نشان می‌دهد و صد البته که تأثیرپذیری ابن‌باجه از اندیشه‌های ابن‌سینا در موضوع معرفت و شناخت، قابل انکار نیست. منطق ابن‌باجه تقریبا فرقی با مباحث منطقی فارابی ندارد، بلکه آراء او درباره طبیعت و مابعدالطبیعه به صورت کلی با آراء معلم ثانی، اتفاق دارد تنها چیزی که دارای اهمیت است سبک او در بیان مراتب عقل انسانی و حد دسترسی انسان در دانش و حیات است (دبور،۱۳۶۲ : ۱۹۰). دبورمعتقد است: ابن‌باجه در نوشته‌های منطقی خود یکسره با فارابی هم عقیده بوده و به طور کلی حتی با نظریات طبیعی و مابعدالطبیعی او نیز موافق است (شریف،۱۳۶۲، :۷۲۹). در عین اعتماد و اتکاء ابن‌باجه به فلسفه فارابی، مخالفت‌هایی هم با وی دارد، زیرا در نظرش ارسطو و روش عقلانی وی اهمیت فراوانی دارد. لذا شرح‌هایی بر آثار ارسطو نوشت (شریف،۱۳۶۲:۷۲۹). مانند شرح وی بر رساله‌های طبیعیات،علم حوادث جوی، تکوین کائنات، تاریخ حیوانات (کوربن،۱۳۶۱ :۳۰۵).

در نوشته‌های ابن‌باجه گاهی هم تناقضاتی دیده می‌شود؛ برای مثال، در یکجا در باب نسبت دین و فلسفه معتقد است که نباید دین را با فلسفه درآمیخت و این دو را باید جدا از یکدیگر نگاهداشت. به باور او، عقل در میدان دین راه ندارد. وحی از نظر او الهاماتی است که تفسیر عقلی در آن راهی ندارد. وحی موهبتی الهی است که خداوند هر کس از بندگان را که بخواهد بدان اختصاص می دهد و انسان در این باره بهره‌ای ندارد (ابن‌باجه،۱۹۵۰: ۵۰-۷۰). او به راه و روش صوفیه در رسیدن به سعادت اعتقادی ندارد و آن را بر بنیاد ظن می‌داند (همان: ۵۶). با وجود این، در جای دیگری رسیدن به بعضی از علوم را از طریق افاضه الهی در رؤیا و غیر آن پذیرفته و معتقد است این مطلب بیش از همه در مورد عباد صالح که خداوند آن‌ها را هدایت کرده، صادق است (همان: ۳۵). در باب وحی نیز به همان شیوه فارابی سخن می‌گوید و آن را حاصل تأثیر عقل فعال در قوه متخیله می‌داند و از این رو وحی را در کنار رؤیای صادقه و کهانات توضیح می‌دهد (همان).

---

۱. براساس نقل ابن ابی اصیبعه تاریخ ولادت شیخ ۳۷۵ ه.ق آمده است.

۲. در رساله الاتصال تصریح می‌کند که نوشته خود را وقتی اکنون مطالعه می کنم می بینم آنچه را که قصد افهامش را داشته ام نتوانستم بیان کنم و مقصود من اقامه برهانی بود که آنچه را نوشته ام ، بیان کننده آن نیست مگر بعد از دشواری و ملالت بسیار ....

در بیان این دو مطلب، دوگانگی روشنی وجود دارد. زیرا اگر طبق مبنای نخست پیش برویم، از بوعلی جدا و به فارابی نزدیک می گردد، اما در نوشته دیگری که نقل شد، عقل را در وادی دین راه می‌دهد و دیگران را هم از معارف شهودی بهره‌مند می‌داند و در نتیجه، توجیه او از وحی با بوعلی هماهنگ و از فارابی دور می‌شود .

ابن‌باجه همانند دیگر فلاسفه حوزه اندلس مثل ابن مسره، ابن طفیل، ابن سبعین و ابن‌عربی (و ابن رشد) در توسعه فلسفه عرفانی اسلامی نقش پر رنگ و مؤثری را ایفا نمودند (بلشتی ،۱۳۸۵ :۱۹). در عین حال با توجه به شرایط و وضعیت اجتماعی و فرهنگی ابن‌باجه ، نمی‌توان به طور قطع از تأثیر مستقیم و صریح اندیشه ابن‌باجه از ابن‌سینا سخن گفت؛ زیرا نخست، آثار ابن‌باجه ناقص و ناتمام است؛ دوم، به نظر می‌رسد در زمان ابن‌باجه حساسیت زیادی نسبت به ابن سینا وجود داشت و کسی به سادگی نمی توانست تأثیرپذیری خود را از او نشان دهد و شاید این تنها دلیل سکوت معنادار ابن‌باجه باشد؛ فضایی که گویی در زمان ابن طفیل کمی تعدیل می‌شود. اما این احتمال که تا زمانه ابن‌باجه هنوز آثار فلسفی به اندلس نرسیده بود، نادرست می نماید. زیرا بعضی از آثار مهم ابن سینا مانند شفا در جوانی او نوشته شده است؛ یعنی در سال‌های پایانی قرن چهارم یا همان سال‌های اول قرن پنجم. پس بین این سال‌ها و وفات ابن‌باجه حدود صد و سی سال فاصله است و با شهرتی که ابن سینا داشت این احتمال قابل قبول نیست. آنچه محتمل‌تر به نظر می‌رسد همان است که بگوییم در زمان او نام بردن از بوعلی جرم شمرده می‌شد. این احتمال از آن جهت بیشتر به ذهن می‌آید که اگر ابن باجه با بوعلی مخالف بود یا او را ضعیف می‌دید، روش معمول نویسندگان آن است که با نقد فیلسوفی با آن آوازه ـ و زمینه مخالفتی که با او وجود داشت ـ بکوشند تا موقعیت علمی خود را نشان دهند یا خطای فکری طرفداران آن فیلسوف را برطرف کنند. پس نام نبردن از ابن‌سینا، ازآن رو است که ستودن او جرم بود و از سوی دیگر، نقد بر او را وارد ندانسته و او را بزرگ می‌شمرد ولی از آنجا که به بزرگی یادکردن از ابن سینا مشکل ساز می‌شد، ناگزیر از سکوت بود.

با این وجود، مواردی را هم می‌توان به عنوان تاثیرات ابن‌سینا بر ابن‌باجه بخصوص در حوزه شناخت و معرفت برشمرد، عبارتند از: **الف) اهمیت عقل:** هر دو فیلسوف بر اهمیت عقل در شناخت واقعیت تأکید فراوان داشته‌اند. آن‌ها عقل را ابزار اصلی برای دستیابی به معرفت حقیقی می‌دانستند. ب) **مراحل شناخت:** ابن‌باجه مانند ابن‌سینا، مراحل مختلفی را برای شناخت انسان قائل بوده است. از جمله این مراحل می‌توان به ادراک حسی، تصور و تدبر اشاره کرد. **پ) نقش عقل فعال:** هر دو فیلسوف به نقش عقل فعال در فرآیند شناخت اشاره کرده‌اند. عقل فعال به عنوان یک نیروی الهی، به انسان در کشف حقایق کمک می‌کند. **ت) مفهوم وجود:** ابن‌باجه در تعریف وجود و ماهیت آن از نظریات ابن‌سینا پیروی کرده و به وجود به عنوان اصل اول و حقیقت مطلق نگریسته است. **ث)روش استدلالی:** ابن‌باجه در استدلال‌های خود از روش‌های منطقی و استقرایی استفاده کرده است که نشان‌دهندهٔ تأثیر عمیق ابن‌سینا بر او است. با این حال، ابن‌باجه صرفاً یک پیرو کورکورانه ابن‌سینا نبوده است. او در برخی موارد با استاد خود اختلاف نظرهایی هم داشته و نظریات جدیدی را ارائه کرده است. به عنوان مثال، ابن‌باجه به نقش شهود در شناخت اهمیت بیشتری داده است و بر این باور بوده که شهود می‌تواند به انسان به حقایقی دست یابد که عقل از درک آن‌ها عاجز است.

معرفت از نظر ابن‌باجه و ابن‌سینا

عمده آگاهی ما از نظریه معرفت و نفس ابن‌باجه متخذ از *رساله الاتصال* و *رساله فی تدبیر الموحد* وی است. او در اصل به جای ارائه تعریفی از نفس (بر خلاف ابن‌سینا) به کارکرد نفس می‌پردازد و دقیقا از آن هم مرادش به راه اتصال و وصول به عقل فعالی است که قرار است منحصراً معرفت انسانی به واسطه آن رخ دهد. ابن‌باجه علم و فلسفه را تنها راه شناخت طبیعت و نفس و اتصال به عقل فعال می‌داند که همین اتصال به عقل فعال سعادت را که غایت حیات انسانی در این جهان است را به همراه می‌آورد. وی

در مهم‌ترین اثر خود *تدبیر المتوحد* و نیز در رساله‌ای درباره اتصال موسوم به *فی اتصال القعل بالانسان*، موضوعات متعارف صعود عقلانی از حالت بالقوه به حالت بالفعل و اتصال نهایی با عقل فعال را حلقه طلایی ادراک و شناخت منتقل شده از فارابی و ابن‌سینا بود را مطرح و بسط داده است .

ابن‌باجه مثل ابن سینا روانشناسی خود را بر پایه طبیعیات بنا می‌نهد (شریف ،۱۳۶۲: ۷۳۱). از منظر وی ، این نفس است که به انسان وحدت عددی می بخشد ولو اینکه اعراض او تغییر پذیرد و از حالت‌های جنینی و نوجوانی و جوانی و پیری برسد، اما در تمام این حالت‌ها وحدت نفس پابرجا می ماند. پس آنچه وحدت انسان به اوست به وسیله حس دریافت نمی‌شود، بلکه به قوه دیگری دریافت می گردد. از این بیان آشکار می گردد که محرک اول مادام که عینا واحد باقی مانده باشد، آن موجود نیز عینا واحد باقی می‌ماند (ابن‌باجه، ۱۹۵۰: ۱۰۴). ایجاد حرکت به واسطه نفس از دو گونه ابزار یعنی آلت جسمانی و آلت روحانی، صورت می پذیرد. آلت طبیعی همانی است که ابن‌باجه از آن به *حرارت غریزی* یاد می کند و آن آلت آلت هاست در تحقق و تقدم و هر موجودی که خون داشته باشد واجد آن است. حرارت غریزی از آن جهت که آلت قوه محرکه و صورت او و محرک اول است ، روح غریزی نامیده می‌شود (همان).

از منظر وی انسان سه قوه در یک مرتبه به نام‌های قوه غاذیه نزوعیه، قوه منمیه حسیه و قوه خیالیه دارد. چون جنین از شکم مادر بیرون آید و حواس خودش را به کار اندازد در این مرحله شبیه حیوان غیر ناطق است. میل در او زنده می گردد هر گاه در مکان حرکت کند و همین امر موجب و باعث حصول صورت روحانی مرتسم در حس مشترک سپس در خیال می گردد. نتیجه آنکه صورت متخیله اوین محرک وی است (همان: ۱۰۴).

معرفت و شناخت در انسان دارای سه درجه و مرتبه است. شناخت و ادراک صور هیولانی اولین آن‌ها و صورت‌های روحانی متأخر از آن ها و ادراک صور فکری مرحله سوم از ادراک بشری است. شناخت و ادراک صورت‌های هیولانی به وسیله حواس حاصل می گردد. ادراک صور روحانی به واسطه حس مشترک و خیال تحصیل می گردد، اما صورت‌های فکری به واسطه عقل حاصل می گردند. در نگاه وی انسان در بدو تولد انسان بالقوه است و هنگامی که قوه فکری در او فعلیت پیدا کند، انسان بالفعل می گردد. قوه فکری هم وقتی برایش حاصل می‌شود که صور معقولات برایش تحصیل گردد. با حصول معقولات است که قوه شهویه، پدید می آید و خود این قوه هم محرک قوه تفکر می گردد (همان: ۱۰۶).

نظر ابن‌باجه در بحث معرفت متمرکز بر عقل بشری است، عقل مهم‌ترین بخش وجود آدمی است. بالاترین معرفت معرفت الله است.(شریف ،۱۳۶۲: ۷۴۲). عقل هم در نظر ابن‌باجه بر دو گونه عقل هیولانی و عقل فعال است. عقل هیولانی همانی است که عموم (جمهور) به واسطه آن معقولات را ادراک می کنند و از نظر وی عقل فعال خارج از انسان قرار دارد(الفاخوری و الجر، ۱۳۶۷: ۶۱۳). ابن‌باجه البته اتصال انسان به عقل فعال را نشان نمی‌دهد، یعنی مرحله آخر از مراحل اتصال را بیان نمی کند و معتقد است این مرحله به واسطه ای الهی تمام می گردد (همان).

نقطه ثقل دیدگاه ابن‌سینا در باب معرفت، وجود عقل فعال و نحوه استکمال نفس و اتصال آن به عقل فعال، درباره وقوف به معرفت اشیاست. شیخ معتقد است که معانی و صورت‌های مجرد همه موجودات عالم در علم الهی موجود است و این معانی نزد ملائکه عقلی و نفوس سماوی نیز با تفاوت‌هایی هم موجود هستند. از سوی دیگر، نفس انسانی بیشترین مناسبت را با این جواهر عقلانی ومجرد تا با اجسام و موجودات محسوس دارد. هیچ احتجاب و مانع یا حتی بخل و امساکی ازسوی خداوند و عقول برای افاضه به نفس انسانی نیست، بلکه مانع اصلی نقصان و کمبود در قابلیت و ظرفیت نفوس بشری در دریافت حقایق اشیاست. درواقع، به علت انغمار و فرورفتن نفس در امور جسمانی و آلوده شدن به امور پست و دونمایه است که قابلیت دریافت حقایق را از دست می‌دهد (ابن‌سینا،۱۳۷۵: ۲۴۶ـ۲۴۷). شیخ معتقد است که: نفس به واسطهٔ

اسارت در بدن از درک حقایق اشیا محروم است. البته این گرفتاری نه به خاطر انطباع آن در بدن است، بلکه به دلیل اشتغال نفس به امور شهوانی و شوق به مقتضیات بدنی است. مفهوم سخن ابن‌سینا این است که اگر نفس از اسارت و گرفتاری‌های شهوانی رهایی یابد، قابلیت دریافت حقایق اشیا را دارد. وی در *التعلیقات* و همینطور در مقاله پنجم *النفس*، مراتب نفس و اختلاف در اتصال به عقل فعال را وابسته به أحوال مزاجی و مادی شخص و همین طور استعداد نفوس می‌داند (ابن‌سینا، ۱۴۰۴: ۷۱).

از منظر ابن‌سینا، در اعلی مراتب این اتصال که به دلیل شدت صفا و شفافیت روحی و نفسی انسان است، اتصال به عقل فعال و مبادی عقلی بسیار شدید خواهد بود، به طوریکه به صورت دفعی همه حقایق برای او روشن می‌شود. وی این قوه دریافت حقایق را قوه قدسیه می‌نامد (ابن‌سینا، ۱۳۷۵: ۳۴۰). همچنین او در *التعلیقات* نیز مجددا به این مسئله اشاره کرده و اشاره می‌کند نفوس زکیه هنگامی که از بدن جسمانی مفارقت می‌کنند عقول ، کمالاتی را بر آن‌ها افاضات می‌کنند، به گونه‌ای که حقیقت اشیاء به طور دفعی بر آن‌ها تجلی می‌نماید (ابن‌سینا ،۱۴۰۴: ۸۵).

بنابراین، در باور ابن‌سینا، انسان توانایی و قدرت دریافت حقایق اشیا و معرفت به کنه ذات آن‌ها را دارد و از این‌رو با ترک اعتیاد به حسیات، خلاصی از انغمار در جسمانیات و رهایی از اشتغال به شهوات و نفسانیات است که موانع عدم وقوف به حقایق اشیا برداشته شده و انسان به حقایق اشیا نائل می‌شود و ابن‌سینا این معرفت را مطابقت کامل برمی‌شمارد.

در مقام مقایسه کلی این دو فیلسوف شرق و غرب اسلام را در مسئله مراحل معرفت و شناخت می‌توان چنین جمع بندی کرد که ابن‌سینا، مراحل شناخت را به طور کلی به سه مرحله تقسیم می‌کند: اول، احساس یعنی مرحله‌ای که در آن انسان از طریق حواس پنجگانه با جهان خارج ارتباط برقرار می‌کند و اطلاعات خام را دریافت می‌کند.

دوم، تصور یعنی مرحله‌ای که اطلاعات حسی در ذهن پردازش شده و تصورات ذهنی ایجاد می‌شود و این تصورات می‌توانند مجرد یا محسوس باشند و سوم، تدبر که بالاترین مرحله شناخت است که در آن انسان با استفاده از عقل، به روابط بین تصورات پی می‌برد و به قضایای کلی دست می‌یابد. عقل در این مرحله، نقش فعال و هدایتگری دارد و به انسان کمک می‌کند تا به حقایق پنهان پی ببرد .علاوه بر این مراحل، ابن‌سینا به نقش عقل فعال نیز در فرآیند شناخت اشاره می‌کند .عقل فعال، نیرویی الهی است که انسان در پرتو او، به کشف حقایق نائل می‌آید و به واسطهٔ او، توانایی درک حقایق مجرد را می‌یابد.

ابن‌باجه، فیلسوف اندلسی، به طور گسترده از نظریات ابن‌سینا در زمینه شناخت استفاده کرده است. او در کتاب *تدبیر المتوحد* به طور مفصل به مباحث معرفت‌شناسی پرداخته و از نظریات ابن‌سینا در این زمینه بهره برده است. برخی از مهم‌ترین تأثیرات ابن‌سینا بر ابن‌باجه درحوزه شناخت عبارت‌اند از: **الف)** پذیرش مراحل شناخت زیرا ابن‌باجه، به طور کلی با تقسیم‌بندی ابن سینا در مورد مراحل شناخت موافق بوده و این مراحل را در آثار خود به کار برده است. **ب)** هر دو فیلسوف بر اهمیت عقل در شناخت تأکید فراوان داشته‌اند. آن‌ها عقل را ابزار اصلی برای دستیابی به معرفت حقیقی می‌دانستند .**پ)** ابن‌باجه نیز مانند ابن‌سینا، به نقش عقل فعال در فرآیند شناخت اشاره کرده است. او معتقد بود که عقل فعال کلید معرفت انسان در کشف حقایق است و به واسطه اوست که توانایی درک حقایق مجرد را می‌یابد. **ت)** این‌باجه در تعریف و تمایز وجود و ماهیت، از نظریات ابن‌سینا پیروی کرده و به وجود به عنوان اصل اول و حقیقت مطلق نگریسته است. اما با این حال، ابن‌باجه صرفاً یک پیرو کورکورانه از ابن‌سینا نبوده است. او در برخی موارد با ابن‌سینا، اختلاف نظر

هم داشته و نظریات جدیدی را ارائه کرده است. به عنوان مثال، ابن‌باجه **الف)** بر نقش شهود[1] در شناخت تأکید بیشتری نسبت به ابن سینا داشته است. او معتقد بود که شهود می تواند به انسان به حقایقی دست یابد که عقل از درک آن‌ها عاجز است، زیرا ابن‌باجه تحت تأثیر فلسفه نو افلاطونی بود که در آن به نقش شهود در دستیابی به حقایق الهی و عرفانی اهمیت زیادی داده می‌شد. تأکید وی بر شهود، نشان‌دهندهٔ گرایش وی به سمت عرفان و فلسفه عرفانی در اندیشه او است. با این وجود، هر دو فیلسوف به نقش عقل فعال در فرآیند شناخت تأکید دارند، اما ابن‌باجه ممکن است بر جنبه‌های خاصی از نقش عقل فعال، مانند نقش آن در روشن سازی شهود، تأکید بیشتری کرده باشد و نسبت به ابن‌سینا به فلسفه عرفانی نزدیک‌تر بوده باشد، زیرا وی از مفاهیم عرفانی برای تبیین برخی از مباحث فلسفی بیشتر از ابن‌سینا استفاده می کرد. دیگر آنکه ابن‌باجه بر اهمیت تجربه در شناخت تأکید داشته و معتقد بوده که شناخت ما از جهان خارج، در درجه اول بر اساس تجربه حسی است و در مجموع می‌توان گفت که ابن‌باجه به طور کلی با مراحل شناخت ابن سینا موافق بوده است، اما او در برخی موارد به ویژه در مورد نقش شهود[2] و تجربه، دیدگاه‌های خاص خود را داشته است و با بهره‌گیری از نظریات ابن سینا، به توسعه فلسفه اسلامی در اندلس کمک شایانی کرده است.

در مجموع هر دو فیلسوف، ابن‌سینا و ابن‌باجه، سهم بزرگی در توسعه و تعمیق فلسفه اسلامی داشته‌اند. با این حال، به نظر می‌رسد که ابن‌باجه با تأکید بر نقش شهود و تجربه، به فلسفه اسلامی جنبه‌ای جدید بخشید و از منظری خاص باعث غنی‌تر شدن این فلسفه شد و فلسفه عرفانی را در مغرب اسلامی پس از ابن مسره اندلسی دنبال کرد.[3]

ویژگی	ابن‌سینا	ابن‌باجه
نقش عقل	بسیار مهم	مهم
نقش شهود	کمتر مهم	بسیار مهم
رابطه فلسفه و عرفان	فاصله بیشتر	فاصله کمتر
تاکید بر تجربه	کمتر	بیشتر

۱. ابن‌باجه، شهود را یک نوع شناخت مستقیم و غیر واسطه‌ای می‌دانست که به انسان اجازه می‌دهد تا بدون نیاز به استدلال و اثبات، به برخی حقایق پی ببرد. او معتقد بود که شهود می‌تواند به انسان در درک حقایق الهی، ماهیت روح و سایر واقعیت‌های فراتر از جهان مادی کمک کند. اما بر عکس ابن‌سینا بر نقش عقل در شناخت تأکید می‌کرد و شهود را در جایگاه پایین‌تری قرار می‌داد. او معتقد بود که شهود بیشتر در حوزه عرفان و تجربه‌های شخصی کاربرد دارد.

۲. چ نظریات ابن‌باجه نیز مانند هر نظریه فلسفی دیگری، خالی از نقد نبوده است. برخی از مهم‌ترین نقدهای وارد بر نظریات ابن باجه در رابطه با شناخت را می توان مواردی از جمله اینکه ابن‌باجه به اندازه کافی مفهوم شهود را روشن نکرده است و این مفهوم می‌تواند به تعبیرات مختلفی تفسیر شود و یا تأکید بیش از حد بر شهود، می‌تواند به تضعیف جایگاه عقل در شناخت منجر شود و سرانجام تأکید بر شهود، می‌تواند به نسبی‌گرایی در شناخت منجر شود و این امر با هدف فلسفه که دستیابی به حقیقت مطلق است، در تضاد است.

۳. مزید اطلاع در خصوص ابعاد فلسفه عرفانی اندلس در مغرب اسلامی ر.ک:۱.خدری غلامحسین (۱۴۰۰). بررسی رساله الاعتبار ابن مسره،پژوهش های مابعادالطبیعی، صص ۳۳۱-۳۰۵ و همچنین ۲.خدری غلامحسین.درازهی محمد.عباسی حسن. (۱۴۰۱).سیر حکمت در اندلس و مقاله سرآغاز فلسفه عرفانی در اندلس ،اطلاعات حکمت و معرفت صص۵۹-۵۵ و همین طور ۳. مقاله تحلیلی بر مبادی فلسفی مکتب المریه ابن مسره اندلسی ، نشریه پژوهش های مابعدالطبیعی ۱۴۰۲صص۴۳۳-۳۹۷ و همچنین ۴. مقاله تحلیلی بر رساله خواص الحروف ابن مسره اندلسی موسس مکتب المریه ، پژوهش های مابعدالطبیعی ۱۴۰۱صص۵۳۶-۵۱۳

جدول مقایسه سوات (SWOT)[۱]:

تحلیل SWOT در حوزه فلسفه و به‌ویژه برای شخصیت‌های تاریخی مانند ابن‌سینا و ابن‌باجه، تا حدودی ذهنی و وابسته به دیدگاه تحلیل‌گر است. با این حال، این تحلیل می‌تواند به ما در درک بهتر از تأثیرپذیری و تفاوت‌های این دو فیلسوف و جایگاه آن‌ها در تاریخ فلسفه کمک کند.

ابن‌سینا:

نقاط قوت :(Strengths)

سیستماتیک بودن: نظریه شناخت ابن‌سینا بسیار منظم و سیستماتیک است و یک چارچوب کلی برای بررسی فرآیند شناخت ارائه می‌دهد وی با الهام از ارسطو، یک سیستم فلسفی بسیار منسجم و دقیق را ارائه داد که در آن هر مفهوم و نظریه در ارتباط با سایر مفاهیم و نظریه‌ها قرار می‌گیرد. این ساختار منسجم، درک عمیق‌تر از فرآیند شناخت را ممکن می‌سازد. ابن‌سینا از روش‌های استدلالی دقیق و منطقی برای اثبات نظریات خود استفاده می‌کرد. این روش‌شناسی، اعتبار نظریات او را افزایش داده و به آن‌ها پایایی بخشیده است. وی با تعیین حدود هر دانش (مانند منطق، طبیعیات و الهیات)، به روشن شدن قلمرو هر یک از این علوم کمک کرد و از این طریق، شناخت انسان را نظام‌مند کرد.

تأثیرگذاری گسترده: آثار ابن‌سینا بر فلسفه اسلامی و حتی فلسفه غربی تأثیر شگرفی داشته است. ابن‌سینا به حق لقب "پدر فلسفه اسلامی" را به خود اختصاص داده است. نظریات او بر تمامی فیلسوفان اسلامی پس از او تأثیر شگرفی داشته و بسیاری از آن‌ها به نوعی وامدار اندیشه‌های ابن‌سینا هستند. آثار ابن‌سینا از طریق ترجمه به زبان‌های اروپایی، بر فلسفه غربی نیز تأثیرگذار بوده است. فیلسوفان غربی مانند آلبرت کبیر، توماس آکوئیناس، اویروئس و مونتنی از جمله کسانی هستند که تحت تأثیر اندیشه‌های ابن‌سینا قرار گرفته‌اند. نظریات ابن‌سینا در حوزه‌های مختلفی مانند پزشکی، ریاضیات، نجوم و منطق، نقش مهمی در توسعه این علوم ایفا کرده است.

توازن بین عقل و تجربه: ابن‌سینا تلاش کرده است تا بین عقل و تجربه تعادل برقرار کند. وی به هر دو منبع شناخت، یعنی عقل و تجربه اهمیت می‌داد. او معتقد بود که شناخت حقیقی تنها زمانی حاصل می‌شود که عقل و تجربه با هم ترکیب و هماهنگ شوند. ابن‌سینا معتقد بود که عقل نقش اصلی را در سازماندهی و تفسیر داده‌های حسی ایفا می‌کند و او با تأکید بر تعادل بین عقل و تجربه، از افتادن در دام راسیونالیسم محض یا آمپریسیسم محض جلوگیری کرد.

نقاط ضعف :(Weaknesses):

کم توجهی به شهود: ابن‌سینا به اندازه کافی به نقش شهود در فرآیند شناخت توجه نکرده است.در نظام معرفت‌شناسی ابن‌سینا، عقل نظری به عنوان ابزار اصلی و معتبر برای دست‌یابی به معرفت محسوب می‌شود. او بر این باور بود که تنها از طریق استدلال

---

۱ متداول این است که جدول سوات به عنوان یک ابزار در رشته مدیریت کسب و کار به کار گرفته شود اما با ملاحظه اینکه این ماتریس در حثیقیت ، ابزاری برای تحلیل و ارزیابی نقاط قوت(Strengths) ، ضعف‌ها(Weaknesses) ، فرصت‌ها (Opportunities) و تهدیدها (Threats) یک موضوع یا مسئله و یا سیستم مورد استفاده قرار می‌گیرد ، می توان آنرابه عنوان طریق و روشی جهت مقایسه معرفت شناسانه میان ابن سینا و ابن باجه، نیز قرار داد تا دیدگاه‌ها، روش‌ها و دستاوردهای این دو فیلسوف را در حوزه معرفت شناسی برای مثال ، به طور جامع و ساختارمند مورد دقت و مطمح نظر قرار دهیم. این کار نه تنها به درک بهتر نظریه‌های این دو فیلسوف کمک می‌کند، بلکه می‌تواند به عنوان یک الگو برای پژوهش‌های آتی در این حوزه مورد استفاده قرار گیرد.به عنوان مثال، می‌توانیم نقاط قوت و ضعف یک نظریه معرفت‌شناختی را بررسی کنیم یا فرصت‌هایی را که برای توسعه یک فلسفه خاص وجود دارد، شناسایی کنیم.

عقلی و برهان می‌توان به حقایق جهان پی برد. شهود در اندیشه ابن‌سینا، جایگاه فرعی و مکمل دارد. او شهود را بیشتر به عنوان یک نوع آگاهی شهودی و غیرقابل بیان توصیف می‌کند که در برخی موارد خاص و برای دست‌یابی به حقایق بدیهی مورد استفاده قرار می‌گیرد. ابن‌سینا به عنوان یک مشائی، به شدت تحت تأثیر فلسفه ارسطو قرار داشت. ارسطو نیز بر عقل نظری و استدلال منطقی تأکید فراوانی داشت و به شهود به عنوان یک منبع معرفت مستقل نگاه نمی‌کرد. وی نگران بود که اگر به شهود به عنوان یک منبع معرفت مستقل بها دهد، به عرفان و تصوف نزدیک شود و از این‌رو، از اعتبار فلسفه عقلی بکاهد. ابن‌سینا به دنبال ارائه یک سیستم فلسفی کاملاً عقلانی و مستدل بود و به همین دلیل، بر عقل نظری به عنوان تنها ابزار قابل اعتماد برای دست‌یابی به معرفت تأکید می‌کرد.

- **کم‌توجهی به ابعاد فردی و اجتماعی شناخت:** ابن‌سینا بیشتر بر جنبه‌های نظری شناخت تمرکز داشت و به ابعاد فردی و اجتماعی آن کمتر توجه کرد. ابن‌سینا بیشتر به شناخت نظری و کلیات آن پرداخته و به ابعاد فردی و اجتماعی شناخت که تحت تأثیر عوامل روانشناختی، اجتماعی و فرهنگی قرار دارند، کمتر توجه کرده است. وی به نقش زبان در شکل‌دهی و انتقال مفاهیم و شناخت کمتر پرداخته و این در حالی است که زبان به عنوان ابزاری برای تعامل اجتماعی و شکل‌گیری هویت فردی، نقش بسیار مهمی در فرآیند شناخت دارد. ابن‌سینا به تأثیر تاریخ و فرهنگ بر شکل‌گیری شناخت کمتر پرداخته و این در حالی است که این عوامل به شدت بر باورها، ارزش‌ها و در نتیجه شناخت انسان تأثیرگذار هستند.
- **سخت‌گرایی در برخی مباحث:** برخی از مباحث فلسفی ابن‌سینا، به ویژه در حوزه متافیزیک، بسیار پیچیده و برای عموم قابل فهم نیست. ابن‌سینا از اصطلاحات و مفاهیمی استفاده کرده که برای افراد عادی قابل فهم نیست .این پیچیدگی باعث شده است که برخی از مباحث فلسفی او برای عموم مردم قابل درک نباشد. وابستگی بیش از حد ابن سینا به منطق ارسطویی باعث شده است که برخی از مباحث فلسفی او بسیار صوری و انتزاعی شود. ابن‌سینا در بسیاری از موارد، مثال‌های عینی و ملموسی برای تبیین مفاهیم فلسفی خود ارائه نداده است.

فرصت‌ها :(Opportunities):

بستر برای توسعه فلسفه اسلامی: نظریه شناخت ابن‌سینا بستر مناسبی را می‌تواند برای توسعه فلسفه اسلامی فراهم نماید. با پیشرفت دانش و تغییر دیدگاه‌ها، می‌توان به برخی از مباحث فلسفی ابن‌سینا با دیدگاه‌های جدیدی نگاه کرد و آن‌ها را با مفاهیم و نظریه‌های جدید مرتبط ساخت. برخی از مسائل فلسفی معاصر، مانند مسئله آگاهی و مسئله اخلاق، می‌توانند با مراجعه به نظریات ابن‌سینا مورد بررسی قرار گیرند و خلاصه آنکه بازخوانی و تفسیر مجدد آثار ابن‌سینا می‌تواند به توسعه و غنی‌سازی فلسفه اسلامی کمک کند. نظریات ابن‌سینا در باب معرفت‌شناسی می‌تواند به عنوان پلی برای گفتگو بین فلسفه اسلامی و فلسفه‌های دیگر عمل کند.

مبنایی برای علوم جدید: نظریات شناخت ابن‌سینا می‌تواند فرصت‌هایی را برای برخی از مباحث در منطق و فلسفه علم، برای توسعه علوم جدید مورد استفاده قرار گیرند. برای مثال منطق ابن‌سینا، به عنوان یک ابزار برای استدلال و اثبات، همچنان در علوم مختلف، از جمله علوم کامپیوتر و هوش مصنوعی، مورد استفاده قرار می‌گیرد و یا برخی از مباحث فلسفی دیگر ابن سینا، مانند مسئله علیت و مسئله قانون طبیعت، در فلسفه علم مورد بررسی قرار می‌گیرد. نظریات ابن‌سینا در مورد نفس و روان، نیز می‌تواند در روانشناسی فلسفی و روانشناسی اسلامی مورد استفاده قرار گیرد.

مبنایی برای فلسفه اسلامی: نظریه شناخت ابن سینا یک چارچوب کلی و منسجم برای فلسفه اسلامی فراهم کرده است. فیلسوفان اسلامی پس از ابن‌سینا با استفاده از این چارچوب، به توسعه و تکامل فلسفه اسلامی در دو شاهراه اشراق و حکمت متعالیه پرداخته‌اند. بسیاری از مسائل فلسفی اسلامی، مانند مسئله وحدت وجود، مسئله نفس و مسئله خدا، بر اساس مبانی فلسفی ابن‌سینا مورد بررسی قرار گرفته‌اند. نظریات ابن‌سینا بر کلام اسلامی نیز تأثیر گذاشته و برخی از متکلمان اسلامی از مبانی فلسفی ابن‌سینا برای دفاع از اعتقادات دینی استفاده کرده‌اند.

تهدیدها :(Threats):

فراموشی برخی از مباحث: با گذشت زمان، برخی از مباحث فلسفی ابن‌سینا به فراموشی سپرده شده است. زیرا با تغییر اولویت‌های فلسفی و علمی در طول تاریخ، برخی از مباحث فلسفی ابن‌سینا که در زمان خود اهمیت زیادی داشتند، در عصر حاضر کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند. برخی دیگر از مباحث فلسفی ابن‌سینا نیز به دلیل پیچیدگی و تخصصی بودن، برای عموم مردم و حتی برخی از فیلسوفان معاصر قابل درک نیستند. در نتیجه با گذشت زمان و از بین رفتن بسیاری از منابع دست‌نویس و چاپ شده، دسترسی به برخی از آثار ابن‌سینا و تفسیرهای مختلف بر روی آن‌ها دشوار شده است.

نقدهای فلسفی جدید: نظریه شناخت ابن‌سینا ممکن است در برابر نقدهای فلسفی جدید آسیب‌پذیر باشد. پیشرفت‌های علمی و فلسفی در عصر حاضر، ابزارهای جدیدی را برای نقد و ارزیابی نظریات فلسفی فراهم کرده است. تغییر پارادایم‌های فلسفی و علمی، ممکن است منجر به نقد و رد برخی از مفاهیم و نظریات ابن‌سینا شود. در نتیجه فلسفه تحلیلی با رویکردی دقیق و ریاضی‌وار به زبان و منطق، برخی از مباحث فلسفی ابن‌سینا را مورد نقد قرار داده است.

تفسیرهای نادرست: برخی از تفسیرهای نادرست از آثار ابن سینا ممکن است به سوءتفاهم در مورد نظریات او منجر شود. تفاوت در فهم مفاهیم و اصطلاحات فلسفی، می تواند منجر به تفسیرهای مختلف و حتی متناقضی از نظریات ابن‌سینا شود. پیش‌داوری‌ها و باورهای شخصی هم، می‌توانند بر تفسیر آثار ابن‌سینا تأثیر گذاشته و منجر به تفسیرهای نادرست شوند. خلاصه آنکه نبود منابع معتبر و دقیق برای مطالعه آثار ابن‌سینا، می‌تواند منجر به تکیه بر تفسیرهای نادرست و سطحی شود.

ابن‌باجه:

نقاط قوت :(Strengths):

تأکید بر شهود: ابن‌باجه به نقش شهود در شناخت اهمیت زیادی داده است که این امر یک نوآوری در فلسفه اسلامی به شمار می‌رود. ابن‌باجه بر این باور بود که شهود، به عنوان یک تجربه مستقیم و غیرواسطه از واقعیت، منبع اصلی و معتبر شناخت است. او معتقد بود که بسیاری از حقایق مهم، از جمله وجود خدا و وحدت وجود، تنها از طریق شهود قابل درک هستند. با این حال، ابن‌باجه نقش عقل را در تفسیر و تبیین شهودات نادیده نمی‌گرفت. او معتقد بود که عقل می‌تواند به ما کمک کند تا شهودات خود را بهتر درک کنیم و آن‌ها را با یکدیگر مرتبط سازیم. تأکید بر شهود به عنوان یک منبع شناخت، یک نوآوری مهم در فلسفه اسلامی به شمار می‌رود .پیش از ابن‌باجه، فلسفه اسلامی بیشتر بر عقل و استدلال منطقی متمرکز بود.

پیوند فلسفه و عرفان: ابن‌باجه توانسته است البته با تجربیات ابن مسره و مکتب المریه اندلس، فلسفه و عرفان را به هم نزدیک کند. وی با تلفیق عقل و عشق، سعی در ایجاد پیوندی میان فلسفه و عرفان داشت. او معتقد بود که عقل و عشق دو بال پرواز انسان به سوی حقیقت هستند. ابن‌باجه با استفاده از ابزارها و زبان فلسفی، به تبیین و تحلیل مفاهیم عرفانی پرداخت و به این ترتیب، به توسعه فلسفه عرفانی کمک شایانی کرد .پیوند فلسفه و عرفان در آثار ابن‌باجه، به تجدید حیات فلسفه اسلامی و ایجاد

یک رویکرد جدید در این حوزه کمک کرد.

نگرش پویا به شناخت: ابن‌باجه به شناخت به عنوان یک فرآیند پویا و درحال تغییر نگاه می‌کرد. وی به شناخت به عنوان یک فرآیند پویا و درحال تغییر نگاه می‌کرد. او معتقد بود که شناخت انسان در طول زمان و با کسب تجربیات جدید، تکامل می‌یابد. ابن‌باجه بر نقش تجربه در شکل‌گیری شناخت تاکید می‌کرد. او معتقد بود که تجربه، به عنوان یک منبع مهم شناخت، می‌تواند به ما کمک کند تا به حقایق جدید دست یابیم. نگرش پویای ابن‌باجه به شناخت، به او اجازه می‌داد تا در برابر ایده‌های جدید انعطاف‌پذیر باشد و نظریات خود را بر اساس شواهد جدید اصلاح کند.

نقاط ضعف :(Weaknesses):

ابهام در مفهوم شهود: مفهوم شهود در آثار ابن‌باجه به اندازه کافی روشن نیست. وی گرچه بر اهمیت شهود تأکید فراوان کرده است، اما تعریف دقیقی از مفهوم شهود ارائه نداده است. این ابهام باعث شده است که برخی از مفسران، تعابیر مختلفی از شهود ارائه دهند. همچنین ابن‌باجه به وضوح بیان نکرده است که چگونه می‌توان شهود را از سایر شناخت‌ها مانند ادراک حسی و استدلال عقلی متمایز کرد. با توجه به ماهیت شهود که غیرواسطه و مستقیم است، اثبات و تبیین آن به صورت منطقی و استدلالی دشوار است.

کمبود سیستماتیک بودن: نظریه شناخت ابن‌باجه به اندازه نظریه شناخت ابن‌سینا سیستماتیک نیست. زیرا نظریه شناخت ابن‌باجه به اندازه نظریه شناخت ابن‌سینا دارای یک ساختار منسجم و سیستماتیک نیست. این امر باعث شده است که درک و ارزیابی کلی نظریه او دشوارتر باشد. مباحث مختلف شناخت در آثار ابن‌باجه به صورت پراکنده و گاه متناقض مطرح شده‌اند. ابن‌باجه در ارائه استدلال‌های خود از روش‌شناسی دقیق و منطقی به اندازه ابن‌سینا استفاده نکرده است.

تأثیرپذیری از منابع مختلف: ابن‌باجه از منابع مختلفی تأثیر پذیرفته است که گاهی منجر به تناقضاتی در نظریات او می‌شود. وی از منابع مختلفی مانند فلسفه یونانی، فلسفه اسلامی و عرفان اسلامی تأثیر پذیرفته است. این تعدد منابع، گاهی منجر به تناقضاتی در نظریات او شده است. در نتیجه ابن باجه در تلفیق و هماهنگی این منابع مختلف با یکدیگر با مشکل مواجه بوده است. برخی از نظریات ابن‌باجه، به نظر می‌رسد که بیشتر برگرفته از منابع دیگر بوده و اصالت کافی را ندارند.

فرصت‌ها:(Opportunities):

توسعه فلسفه عرفانی: نظریه شناخت ابن‌باجه می‌تواند به توسعه فلسفه عرفانی کمک کند.**این نظریه** با تأکید بر شهود و پیوند فلسفه و عرفان، می‌تواند به عنوان یک مبنای فلسفی برای عرفان اسلامی مورد استفاده قرار گیرد. ابن‌باجه با استفاده از ابزارهای فلسفی، به تبیین و تحلیل مفاهیم عرفانی پرداخته است که این امر می‌تواند به توسعه و غنی‌سازی مفاهیم عرفانی کمک کند .نتیجه آنکه برخی از پرسش‌های عرفانی که در متون عرفانی به صورت مبهم مطرح شده‌اند، ممکن است با استفاده از ابزارهای فلسفی ابن‌باجه پاسخ داده شوند.

پاسخ به پرسش‌های جدید: برخی از پرسش‌های فلسفی که ابن‌سینا به آن‌ها پاسخ قانع‌کننده‌ای نداده است، ممکن است در آثار ابن‌باجه مورد بررسی قرار گرفته و پاسخ داده شود. همچنین با توجه به تغییر شرایط و پرسش‌های جدیدی که در طول تاریخ مطرح شده است، نظریات ابن‌باجه می‌تواند برای پاسخ به این پرسش‌ها مورد استفاده قرار گیرد. با بررسی و تحلیل نظریات ابن‌باجه، می‌توان به توسعه و تکامل فلسفه اسلامی کمک کرد.

بازخوانی در عصر معاصر: با توجه به علاقه روزافزون به عرفان و فلسفه شرقی، آثار ابن‌باجه می‌تواند مورد توجه بیشتری قرار

گیرد. نظریات ابن‌باجه در باره شناخت می‌تواند در حوزه‌های مختلف علوم انسانی، مانند روانشناسی، جامعه‌شناسی و ادبیات، مورد استفاده قرار گیرد .این نظرات می‌تواند به عنوان پلی برای گفتگوهای بین فلسفه اسلامی و فلسفه‌های دیگر عمل کند. برخی از مفاهیم و نظریات ابن‌باجه، مانند مفهوم شهود و مفهوم وحدت وجود، می‌توانند برای فیلسوفان معاصر الهام‌بخش باشد.

تهدیدها:(Threats):

نقدهای به دلیل تأکید بر شهود: تأکید بیش از حد بر شهود می‌تواند به نقدهای فلسفی منجر شود. این تأکید بر شهود در فلسفه ابن‌باجه، اگرچه به شناخت عمیق‌تر از واقعیت کمک می‌کند، اما می‌تواند به عنوان یک روش شناختی فردگرایانه و ذهنی‌گرا مورد انتقاد قرار گیرد. همچنین، ممکن است در برابر روش‌های تجربی و عقلانی که در آن دوره رواج داشته، قرار گیرد.

فراموشی در سایه ابن‌سینا: به دلیل شهرت بیشتر ابن‌سینا، آثار ابن‌باجه ممکن است به اندازه کافی مورد توجه قرار نگیرد. شهرت گسترده ابن‌سینا به عنوان یکی از بزرگترین فیلسوفان اسلامی، ممکن است باعث شود آثار ابن‌باجه کمتر مورد مطالعه و توجه قرار گیرد.

تفسیرهای شخصی: برخی از تفسیرهای شخصی از آثار ابن‌باجه ممکن است به دلیل ابهامات موجود در برخی از نوشته‌های او و همچنین تفاوت در پیش‌زمینه‌های فکری مفسران، به سوءتفاهم در مورد نظریات او منجر شود.

نتیجه‌گیری:

با تکیه بر ماتریس سوات و البته تحلیل آراء و نظرات دو فیلسوف در شرق و غرب جهان اسلامی، در خلال این پژوهش به نتایجی رسیدیم که در حالیکه ابن باجه را نباید صرفاً یک پیرو کورکورانه از ابن سینا تلقی کنیم، بلکه در برخی موارد با ابن‌سینا، اختلاف نظر مبنایی و روشی داشته و نظریات جدیدی را نیز ارائه کرده است. با این وجود در قالب مقایسه میان آن دو به این مطالب رسیدیم که:

از نقاط قوت دیدگاه ابن سینا در باب معرفت‌شناسی می توان به نکاتی از جمله ساختارمند بودن این نظریه که خود به ما، امکان بالاتری از درک عمیق تر نسبت به فرآیند شناخت مهیا و دیگر آنکه طراحی توازن مناسب‌تری میان عقل و تجربه را فراهم می سازد در حالیکه در ابن باجه می‌توان بر اموری مثل تأکید مضاعف وی بر شهود، پویایی بیشتر و پیوند نزدیکتری میان فلسفه و عرفان را اشاره کرد .

در خصوص نقاط ضعف دو فلیسوف، در مورد شیخ الرئیس می‌توان به اموری از جمله کم توجهی وی نسبت به امر شهود و ابعاد فردی و اجتماعی انسان در مبحث شناخت همچنین غموض و پیچیدگی مطالب وی و در مورد ابن‌باجه نیز به وجود ابهام در مفهوم شهود، فقدان وجود یک نظام فلسفی منسجم در این رابطه و تاثیر پذیری از منابع متفاوت اشاره کرد.

فرصت های ایجاد شده در خصوص رای ابن‌سینا اینکه این نظریه، بستری نو و پویا را برای توسعه فلسفه اسلامی و همینطور مبنایی بنیادین برای دیگر علوم بشری و بخصوص فلسفه اسلامی را مهیا می‌سازد در حالیکه در ابن‌باجه می‌توان به توسعه عرفان اسلامی توان پاسخگویی بهتر به پرسش‌های معاصر در خصوص موضوع شناخت و همینطور به برقراری ارتباط پلی میان فلسفه اسلامی با دیگر فلسفه‌های معاصر را بیان داشت.

در مورد تهدیدهایی که می‌توان در نظریه ابن سینا بدان‌ها اشاره کرد. اموری مانند پیچیدگی و تخصصی بودن نظرات وی در این خصوص برای عموم مردم، چنانکه حتی برخی از فیلسوفان معاصر، قابل درک نیستند. دیگر اینکه با پیشرفت‌های علمی و فلسفی، نظریه شناخت ابن‌سینا ممکن است در برابر نقدهای فلسفی جدید آسیب‌پذیر باشد وخلاصه آنکه نبود منابع معتبر و دقیق

برای مطالعه آثار ابن سینا، می‌تواند منجر به تفسیرهای نادرست و سطحی شود. در خصوص تهدیدهای نظریه ابن‌باجه نیز می‌توان به این نکات اشاره کرد که تأکید بیش از حد وی بر شهود می‌تواند به نقدهای فلسفی منجر شود. این تأکید بر شهود در فلسفه ابن باجه، اگرچه به شناخت عمیق‌تر از واقعیت کمک می‌کند، اما می‌تواند به عنوان یک روش شناختی فردگرایانه و ذهنی‌گرا مورد انتقاد قرار گیرد یا اینکه شهرت گسترده ابن‌سینا می‌تواند باعث شود آثار ابن‌باجه کمتر مورد مطالعه و توجه قرار گیرد و سرانجام به دلیل ابهامات موجود در برخی از نوشته‌های او و همچنین تفاوت در پیش‌زمینه‌های فکری مفسران، می تواند به سوءتفاهم در مورد نظریات او منجر شود.

منابع

ابن باجه (۱۹۵۰). رساله الاتصال، به اهتمام دکتر احمد فواد اهوانی، پیوسته به کتاب فی تلخیص کتاب النفس ابن رشد، قاهره.

ابن باجه(سال انتشار؟). رسائل فلسفیۀ، رساله بین العقل و القوه المخیله و اتصال العقل انسانی بالاول، مصر: کتابخانه الکترونیکی المصطفی (بی‌تا).

ابن خلکان ابوالعباس شمس الدین احمد (۱۹۴۹). وفیات الاعیان. قاهره: انتشارات

ابن سینا بوعلی (۱۳۷۵). الاشارات و التنبیهات.قم: نشر البلاغه.

ابن سینا بوعلی (۱۴۰۴). شرح الاشارات و التنبیهات.قم: مکتبه آیه الله مرعشی.

ابن سینا بوعلی (۱۴۰۴). التعلیقات. بیروت: مکتبه الاعلام الاسلامی.

ابن طفیل (۱۳۵۱). حی بن یقظان (زنده بیدار). ترجمه بدیع الزمان فروزانفر. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب امیرکبیر.

بلشتی زارعی محمود (۱۳۸۵). نگرشی بر تاریخ فلسفه اسلامی. زیر نظر ادوارد گریک. تهران: امیر کبیر.

حلبی علی اصغر (۱۳۷۳). تاریخ فلسفه در ایران و جهان اسلامی. تهران: انتشارات اساطیر.

خدری غلامحسین (۱۴۰۰). بررسی رساله الاعتبار ابن مسره اندلسی. پژوهش‌های مابعدالطبیعی، سال دوم، شماره سوم، صص ۳۳۱-۳۰۵.

خدری غلامحسین (۱۴۰۱). سیر حکمت در اندلس (به انضمام دو رساله الاعتبار و خواص الحروف).تهران: دانشگاه پیام نور.

خدری غلامحسین (۱۴۰۱). تحلیلی بر رساله خواص الحروف ابن مسره اندلسی، دوره سوم، شماره یکم، صص ۵۱۳-۵۳۶.

خدری، غلامحسین و طارق درازهی، محمد و عباسی، حسن (۱۴۰۲). تحلیلی بر مبادی فلسفی کلامی مکتب المریه ابن مسره اندلسی. پژوهش‌های مابعدالطبیعی، دوره جدید سال چهارم، شماره هشتم، صص ۴۳۳-۳۹۷.

دبور ت.ج (۱۳۶۲). تاریخ فلسفه در اسلام. ترجمه عباس شوقی.تهران: موسسه مطبوعاتی عطائی.

رینان ارنست (۱۹۵۷). ابن رشد و الرشدیه نقله الی العربیۀ: عادل زعیتر. قاهره: داراحیاء الکتب العربیۀ.

سیوطی (۱۳۲۶). البغیه (بغیه الوعاه). مصر.

شریف م.م (۱۳۶۲). تاریخ فلسفه در اسلام. زیر نظر نصر الله پورجوادی.تهران: امیر کبیر.

صاعد اندلسی (۱۳۷۶). التعریف بطبقات الأمم. مقدمه، تصحیح و تحقیق غلامرضا جمشید نژاد، چاپ اول، تهران: دفتر نشر میراث مکتوب و مؤسسه انتشارات هجرت.

فاخوری حنا و الجر خلیل (۱۳۷۳). تاریخ فلسفه در جهان اسلامی. ترجمه عبدالحمید آیتی.تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

فخری ماجد (۱۹۹۲). ابن رشد فیلسوف قرطبه، الطبعه الثالثه. بیروت: دارالمشرق.

فروخ عمر (۱۹۸۵). تاریخ الادب العربی.بیروت: دارالعلم للملایین.

کوربن هانری (۱۳۶۱). تاریخ فلسفه اسلامی. ترجمه اسد الله مبشری.تهران: امیر کبیر، چاپ سوم.

لارودی نورالله (۱۳۳۸). نابغه شرق. تهران: انتشارات پروین.

ماجد فخری (۱۳۷۲). سیر فلسفه در جهان اسلام. زیر نظر نصر الله پورجوادی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

هیرناندیس میغل کروز (۱۹۹۸). الفکر الاسلامی فی شبه الجزیره الایبیریه، الحضاره الاسلامیه فی الاندلس، الجزء الثانی، تحریر د. سلمی الخضراء الجیولی، الطبعه الاولی. بیروت: مرکز دراسات الوحدۀ العربیۀ.